

می‌شمرد و از این گونه فتاوی فر او ان داشت که ذکر آن موجب تشویش است. علمای آن بلد صورت عقاید او را به پادشاه مبرور شاه غازی انارالله بر دانه مکشوف داشتند و دفع او را به قانون شرخ واجب شمردند. او را به دار الخلافه احضار فرموده مقرر شد که دیگر به زنجان نرود (۶۸).

از آن طرف میرزا علی محمد باب با ملامحمد علی ابواب مودت و موالات گشوده و به یکدیگر مکاتیبی چند نگاشتند (۶۹) و چندی روزگار بدین تیره گذرانیدند تا آنکه شاه مبرور به رحمت ایزدی پیوست و شاهنشاه جهان که دولتش تا ابد پاینده باد، بر تخت سلطنت جنوس میمنت مأتوس فرمود. ملامحمد علی سفر زنجان را فرصت شمرده عبا و مندیل را به قبا و کلاه سرباز تبدیل نموده فراراً به زنجان رفت و از وضع و شریف مردم زنجان او را به يك منزل استقبال کردند به تشریفات ورود او قربانها نمودند.

بالجمله چون او از طلاب و علما محسوب می‌شد، کار پردازان دولت دیگر از فرار او مؤاخذه نکردند و بعد از ورود به زنجان یکی از داعیان باب گشت و طریقه او را که منافی قوانین شریعت بود رواج داد و مردم را به شراکت اموال و ازواج یکدیگر فتوی می‌داد و می‌گفت چون هنوز باب بر تمامی این جهان دست نیافته است از ایام فترت حساب می‌شود و هیچ تکلیفی بر مردم نیست. خدای تعالی به هیچ گناهی کسی را عقوبت نفرماید و شعار خود را بر (الله اکبر) قرار داده و در عوض سلام، الله اکبر می‌گفت و بعضی از مردم زنجان سخنان او را قبول کرده

به متابعت و مطاوعت او میان بستند ، در زمانی قلیل قریب پانزده هزار کس به گرد او جمع شدند .

چون این واقعه به عرض شاه منصور رسید ، به صوابدید میرزا تقی خان امیر نظام ، مجدالدوله امیر اصلان خان را که به حکومت زنجان مأمور بود (۷۰) حکم داد تا ملا محمد علی را مقلولاً به دار الخلافه فرستد .

بعد از رسیدن این حکم ، ملا محمد علی مطلع شد در حفظ و حراست خویش اهتمام نموده هر وقت می خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می رفت . روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان منازعه کرد و مجدالدوله حکم به حبس او نمود . ملا محمد علی پیغام داد که این مرد از بستگان من است .

امیر اصلان خان گفت حمایت این گونه مردمان مفید شریر جایز نباشد . ملا محمد علی حشمتاً شد حکم داد تا محبوس را به عنف بیاورند . چون امیر اصلان خان آگاد شد ، آماده جنگ گردید . پس کسانی که با ملا محمد علی بودند سلاح جنگ پوشیدند و آلهائی را که از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند ، خانه و بازارها را غارت کردند و آتش زدند و بردور خود سنگری ساختند و ملا محمد علی کسان خود را ، به نوید حکومت مملکت و ایالت ولایتی امید می داد و همگی را شاد کام داشته از طرفین آماده جنگ شدند .

روز جمعه پنجم شهر رجب چهل نفر از طرفین مجروح گشت (۷۱) اسدالله غلام گرجی مجدالدوله در میدان رزم پنج زخم منکر برداشت و

اسدالله خواهرزاده امیر داداش تاجرو پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی به ضرب گلوله مقتول گشت و از لشکر ملامحمد علی مردی که آقا فتحعلی شیخی نام داشت دستگیر گشت و به فتوای آقا سید محمد و میرزا ابوالقاسم مجتهد مجدالدوله آقا فتحعلی شیخی رامقتول ساخت. روز دیگر ملامحمد علی، میرزا رضای سردار و میرصالح سرهنگ خود را بالشکر مأمور به تسخیر قلعه علیمرادخان (۷۲) نمود و این قلعه در میان شهر زنجان مأمنی محکم بود. به قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته و سنگری سخت بستند. بعد از فتح قلعه مزبور، ملا محمدعلی دل قوی کرد و میرصالح سرهنگ را فرمان داد که مجدالدوله امیراصلان را کشته یا دست بسته حاضر سازد. او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد. میرصالح و همراهانش صبح یکشنبه بر سرخانه مجدالدوله حمله بردند. از آن طرف محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علی نقی خان پسر نصرالله خان و مهدی خان خمسه ای و بیوک خان پشت کوهی با جماعتی از فراشان مجدالدوله در مقام مدافعه بر آمدند. جنگی سخت روی داد. ناگاه عبدالله بیگ، میرصالح سرهنگ را به ضرب گلوله از پای در آورد و به جماعت بایه و هنی روی داده بی نیل مرام مراجعت کردند. در این جنگ بیست نفر از کسان مجدالدوله مجروح گشته روزی چند از مقاتله دست کشیدند.

در بیستم شهر رجب، بر حسب فرمان جهان مطاع، صدرالدوله نیره حاجی محمدحسینخان اصفهانی سرکرده سوار خمسه، از سلطانیه وارد زنجان شد.

روز پنجم ماه شعبان ، سید علی خان سرخنگ فیروز کوهی و
شهباز خان مراغه‌ای با دو بیست نفر سوار مقدم و محمد علی خان شاهسون
افشار با دو بیست سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سر کرده افشار
و محمود خان خوثی با پنجاه نفر توپچی و توپ و خمپاره به شهر در-
آمده در برابر سنگر میرزا فرج‌الله و قلعه محمد ولیخان ۶ سنگر بسته
آماده جنگ شدند . در بیستم شعبان ، میرزا سلطان قورخانه‌چی و عبد الله
سلطان به طرف سنگر مشیندی پیری عقب زدند . مجدالدوله و مظفرالدوله
و میرزا ابراهیم خان و صدرالدوله و شهباز خان و محمد تقی خان و
سید علی خان و دیگر سرکردگان و لشکریان به جانب آن لشکر حمله
بردند . حسنعلی خان عم بیوک خان غارمی پشت کوهی به زخم کلوله
نور علی شکارچی مقتول و جماعتی مجروح گشتند و آن سنگر مفتوح
شد . دیگر باره روزی چند دست از جنگ برداشتند و از دو طرف به حفظ
خویش مشغول شدند . چون این کار به حصول انجامید . کار داران دولت
مصطفی خان امیر تومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سر تیب
فوج شانزدهم شقایق بود . نیز مامور نمودند . بعد از ورود مصطفی خان ،
جماعتی از لشکر عزم خود را جزم نمودند که سنگر میرزا فرج‌الله را
به قوت یورش بگیرند و نقیبی جانب سنگر او حفر کردند . شب پانزدهم
رمضان یک ساعت قبل از ظمینه صبح ، مهندی خان با چریک ابهر رود و
عبدالله خان پسر سلیمان خان با چریک اریبدی و فوج شانزدهم و سواره
مقدم و سواره خمسه و چریک انگوران آماده یورش شدند و میرزا سلطان

و عبدالله سلطان زیر سنگر میرزا فرج الله نقب کننده آتش زدند و بیست نفر از جماعت بایبه در زیر خاک هلاک شده چند نفر دستگیر گشتند .

ازین طرف نظر علی خان اربادی به زخم گلوله از پای در افتاد و پنجاه نفر از سر بازان مجروح گشتند و شهباز خان به ضرب شمشیر شیر خان زخم برداشته ، بعد از هشت روز در گذشت . بالاخره سنگر میرزا فرج الله مفتوح گشت و جماعت بایبه به سنگرهای دیگر رفتند . از آن طرف ، از دارالخلافت طهران ، میرزا تقی خان امیر نظام ، محمد آقای حاجی یوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیگ تفنگدار خاصه را روانه زنجان نمود و حکم داد که هر گاه ملامحمد علی و کسانش را پس از روزی چند باقید و بند روانه دارالخلافت نماند مورد هزار گونه توبیخ خواهند بود . روز بیست و پنجم رمضان ، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان به جنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هر دو لشکر جنگ می نمودند . از جماعت بایبه نورعلی شکارچی و بخشعلی نجار باشی و خداداد و فتح الله بیگ و فرج الله بیگ که در شمار شجعان و دلیران بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز نزدیک پنجاه نفر کشته گشت .

بالاخره ملامحمد علی از کسان خود استنباط ضعیفی نسوده ناچار شد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند . لشکریان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بایبه مراجعت کسرده از نوبه تهیه لشکر و سنگر برداختند .

حال بدین گونه بود، تا روز هشتم شوال، محمد خان امیر تومان با سه هزار از سربازان شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره به اتفاق قاسم خان برادر زاده فضلعلی خان قره باغی امیر تومان و اصلان خان یاور خرقانی و علی اکبر سلطان خوئی بر حسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و در همان روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محله گلشن و فوج شانزدهم شقاقی از جانب دیگر یورش بردند. فوج ناصریه جلادتی به سزا کرد و جماعت بایه را لغزشی سخت در کار افتاد.

ملا محمد علی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر-تومان پراکنده کردند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بایه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند.

درین وقت ملا محمد علی و کسان او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی وافر داشت (۷۳). خانهای که در عقب سنگرها بود به حکم ملا محمد علی به یکدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید و اگر سنگری به دست دشمن مسخر می گشت این هزینه را زیانی نمی دانستند و شبها از میان سنگرها علمای اثنی عشریه را به نام دشنام می دادند.

محمدخان امیر تومان خواست به رفق و مدارا رفتار کند و فتنه را بنشانند تا خونها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسائل باز کرد و چندان که نصیحت گفت

در آن اثنا خیر فوت یحیی خان پسرش را به او دادند . بعد از تعزیت و سوگواری مردانه به جنگک ایستاد . در این وقت علی خان سردار سرهنگک فوج چهارم تبریز (۷۶) و حسنعلی خان وزیرمختار دولت علیه ایران که اکنون ایلچی مخصوص و مقیم دارالتلک پاریس است و در آن وقت سر تپ فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند ، از راه برسیدند و با این حمله کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر راهی برای فرار محصورین باز داشتند تا اگر از کرده پشیمان شوند و راه فرار پیش گیرند به آسودگی بتوانند بیرون شوند .

در این اثنا جنگی عظیم روی داد . کسان ملامحمد علی از زن و مرد سازنبرد کردند و به تخته و فریب ، مال فراوان در یکی از خانهای خود پنهان می کردند و بدان خانه سوراخها می نهادند و عمداً فرار می کردند تا سر بازان به طمع مال بدان خانه همامی رفتند . ناگاه تفنگهای خود را از آن نقبها می گشادند و جمعی از سر بازان را به خاک می افکندند .

تعجب اینکه دختری به سن شانزده سال در سنگر ملا محمد علی بود که تفنگهای اصحاب ملا محمد علی را در نهایت چستی و چابکی پر کرده بدیشان می داد (۷۷) . بالجمله در این گرمی واقعه ، حکمی از میرزا تقی خان امیر نظام به فرخ خان پسر یحیی خان رسید که مبنی بر رضامندی و نیکو خدمتی فرخ خان بود . فرخ خان از خواندن این مکتوب خوش وقت شده خواست تا خدمتی شایان نماید .

در شب شانزدهم ذی الحجة الحرام از کسان ملامحمد علی چند نفر به نزد فرخ خان آمده از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که

از جانب دروازه قزوین راهی دانیم که ترا با چند نفر مرد سپاهی بی رحمت تا به خانه ملا محمد علی برسانیم و او را با صد نفر کسانش دست بسته به تو می سپاریم ، در صورتی که این سخن را مخفی داری والا این کار به مراد نشود .

فرح خان فریب آنها را خورده با مسسوار به سنگر جماعت بایه رو به شدند . جماعت بایه که از این راه آگاه بودند چند سنگر را خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان بیشتر ببرند که دیگر محال فرار از بهر ایشان محال شود . ناگاه کسان ملا محمد علی از چهار جانب درآمده و آنها را هدف تلوله ساختند . فرح خان را بادوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند . اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که در اول بابی بودند و از طریقه او بار گشت سوده به نزد مجدالدوله گریخته بودند ، در این هنگامه با فرح خان بودند . آنها نیز گرفتار شدند . همگی را زنده نزد ملا محمد علی بردند ، سرهای سواران را بریده در قدم و افکندند (۷۸)

ملا محمد علی از در حتم به اسمعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از صاحب خدا زوی بگیرد ، خدا او را کیفر دهد . آنگاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشی بر افروختند و آهن پاره ای چند در میان تافته کرده و بر او داغ نهادند و گوشت بدن او را با منراض پارچه پارچه کردند . آنگاه سر فرخ خان و سر اسمعیل بزرگ و کوچک را از تن جدا کرده به میان لشکر گاه انداخت و در آن جنگ با بابا خان یاور فوج حاکم و چند نفر دیگر از اعیان سپاه هلاک شدند . بعد از آن ملا محمد علی

حکم داد تا جسد ایشان را به آتش سوزانند .

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت بابیه معروض درگاه افتاد ، شاهنشاه ایران حکم فرمود بابایک یاور توپخانه با هیجده عراده توپ روانه زنجان شود . بعد از ورود بابایک یاور به زنجان تمامی لشکر از چهار جانب خانه ملا محمدعلی را محاصره کردند .

اول فوج گروس به قوت یورش قلعه علی مراد خان را و فوج چهارم خانه آقا عزیز را که نزدیک خانه ملا محمدعلی بود گرفتند و آنچه از مردم به غارت برده و در آنجا بود به غنیمت بردند .

فوج خاصه از جانب دروازه همدان به کاروانسرای سنگ یورش بردند و در آن جنگ بیست نفر از دلیران اصحاب ملا محمد علی زنده دستگیر شدند و ایشان را به حکم مجدالدوله در کنار برج ذوالفقار خان سربریدند . بعد این فتح ، لشکر ملا محمد علی ضعیف شد . جمعی از اصحاب ملا محمد علی از جانب دروازه قزوین راه فرار پیش گرفتند ، تا به طارم گریختند و از آنجا تا به دیزج زنجان درآمدند . مردم دیزج متحد شده آنها را گرفته به زنجان آوردند . مجدالدوله ، فتحعلی شکارچی و نجفقلی آهنگر را به قتل آورده و دیگران را امر به حبس نمود تا زمانی که بر ملا محمدعلی غلبه جستند ، ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند . پس از این واقعه کار بر ملا محمدعلی تنگ شد ، سلاح جنگ پوشیده به اتفاق کسان خود مبارزت می نمود .

در این واقعه ، حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبدالله خباز که

به امید حکومت مصر و حجاز بودند به زخم گلوله از پای درآمدند و در این اثنا تفنگی باز شد که گلوله آن بر بازوی ملا محمد علی آمد. اصحاب او، وی را از خاک بر گرفته به خانه برده جراحات او را از کسان خود پوشیده داشتند و همچنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند. (۷۹)

پس از هفته‌ای گفت من یدین زخم هلاک می‌شوم. شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس از چهل روز زنده خواهم شد.

لاجرم بعد از مردن او را با جامه‌ای که در بر داشت به خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند و چند نفر دیگر که مجروح بودند نیز بمردند.

بعضی که از جانب ملا محمد علی هر یک ملقب به لقبی بودند مکتوبی به مجدالدوله و امیر تومان نوشتند که اگر ما را امان دهید دست از جنگ کشیده و به لشکرگاه شما آئیم. مجدالدوله اگر چه آنها را مطمئن داشت، چون در شریعت، قتل آن جماعت واجب بود، فریب دادن ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه آورد. آنها گفتند ملا محمد علی مرده و جسد او را در سرای او به خاک سپردند.

مجدالدوله و امیر توعان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او رفتند و جسد او را از خاک بر آورده ریسمان به پایش بستند و دور کوچه و بازار گردانیدند (۸۰) و اموالی که از مردم به غارت آورده در سرای او پنهان کرده بودند غنیمت لشکر گشت.

پس از سه روز شیپور حاضر باش زده سر باز صف بر کشید و صد

نفر از جماعت بابیه را نیزه پیش ساختند و چند نفر دیگر را به دهن خمپاره بسته آتش زدند .

مجدالدوله بعد از این واقعه چند نفر از خاصان و بازماندگان ملا محمدعلی را به دست آورده به دارالمخلافه آمد و آنها را به حکم شاهنشاه به قتل آورد .

در ایامی که در زنجان بودم و تألیف کتاب *فلك السعادة* نیز در آن جا نمودم، شنیدم از یکی از اهل زنجان که می گفت: لشکر اسلام به قلدری از لشکر بابیه در هراس بودند که شبی دوهزار نفر در یکی از سنگرهای که از بنی و چوب مرتب شده - بودند . در این ضمن محض عبور گریه ای صدائی از آن نی ها برخاست . این دو هزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بابیه است . تمام رو به فرار نهادند و سه روز این سنگر خالی بود بعد از آن که تحقیق نمودند که گریه است مراجعت نمودند . و نیز شنیدم که در حیل جنگ و لشکر کشی *یدطولائی* داشته چنان که دیواری که مابین او و لشکر اسلام حایل بوده حکم می داد تا آن دیوار را به اصطکاک سنگ - آسیا چنان نازک می نمودند که به واسطه حرکت جزئی خراب می شد و بعد ینک دفعه او را خراب کرده لشکر را هدف گلوله می ساخت . و نیز شنیدم از میرزا تقی خان که می گفت: اگر ملا محمد علی دست از این مذهب برمی داشت او را رئیس لشکر می نمودم . زیرا که در حیل جنگ و لشکر کشی عدیل و بدیل نداشت .

و نیز می گفتند که از هاون و بعضی برنجها - توپها (۸۱) می ریختند که مانند توپهای ممالک اروپا کار می کرد و همچنین میرزا ابوالقاسم

مجتهد زنجانی می گفت که: اگر جماعت بایه می خواستند جماعت علما را بکشند کشته بودند. مانند این که شبی در خانه شخصی ازرقا که در محله آخر زنجان بود و بایه از آنجا دور بودند مهمان بودم. در نصف شب به جهت تجدید وضو بیرون آمده شنیدم که صدای «الله اکبر» می آید و دانستم که اینها جماعت بایه اند. ناگاه دو نفر دیدم در آمدند و با من گفتند دست از این کارها بردار. مأمور نیستیم والا اگر می خواستیم ترا بکشیم می کشیم. من بیم نموده از ترس با آنها معاشات نمودم. بعد از آن مادامی که بایه در آن ملک بودند ترك رفتن به ضیافت کرده هیچ جا به مهمانی نمی رفتم.

سیدریحی پسر آقا سیدجعفر دارابجردی

او نیز یکی از خلقای باب بوده و خود را ملقب به کشاف نموده (۸۲) پدرش به سبک عرفا رفتار می کرد ، در تفسیر آیات و تأویل احادیث با فقهای عصر خالی از بینونت نبود و از کرامات دم می زد و می گفت در فلان سفر باخضر همسفر بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف نمودم ، چون حالت کهولت و شیخوخت داشت و پا از جاده شریعت خارج نمی گذاشت ، بدین کلمات ، علمای عصر او را متعرض نمی شدند (۸۳) .

اما پسر او سیدریحی که در کسب علوم و طلب مال و جاه همی خواستی تا به مقامات رفیعه ارتقاء جوید ، از خدمت پدر به دارالخلافه سفر کرد ، و روزی چند با امنای دولت راه رفت و در پایان امر به جانب میرزا علی محمد باب شناخت و از داعیان شریعت او گشت (۸۴)

دیگر باره به دارالخلافه آمد رونقی در کار نیافت و از دارالخلافه به جانب یزد رفت. بعد از ورود به یزد اظهار دعوت نموده کاری از پیش نبرده آهنگ فارس کرد. در فسای فارس مردم را به مذهب باب دعوت

کرد . اهل آنجا تفصیل را به صاحب اختیار فارس گفتند که سید یحیی بدین
بلده آمده و از اغوای مردم دقیقه‌ای فرو نمی‌گذارد.

نصیر الملک میرزا فضل الله علی آبادی (۸۵) که در آن وقت وزارت
فارس داشت شرحی به سید یحیی نگاشت و او را به فارس خواست .
سید یحیی در جواب نوشت به من آنچه نسبت کرده اند کذب و بهتان است
و نزد تو خواهم آمد .

روزی چند بگذشت . دیگر باره از فسا به وی خبر آوردند که پانصد
مرد از جان گذشته با سید یحیی همدستان شده و عن قریب فتنه‌ای بزرگ
بر پا خواهد شد . نصیر الملک ثانیاً آدمی نزد وی فرستاد . وقتی که
فرستاده‌وی رسید ، سید یحیی از فسا به نیریز می‌رفت و فرستاده نصیر الملک
را وقتی ننهاد . مردم نیریز رسیدن سید یحیی را به فال نیک گرفتند و از
در عقیدت و ارادت به او گرویدند .

سید یحیی با سیصد نفر از اصحاب خود ، در قلعه خرابه‌ای که
نزدیک نیریز بود ، فرود آمدند و در آنجا به عمارت نمودن قلعه و استواری
برج و بارو پرداخت و صورت حال را به نصیر الملک نوشت . باز ثالثاً
نصیر الملک به سید یحیی نوشت که دست از فتنه و فساد و ریزش خون
عباد برداشته به شیراز بیا . او نیز در جواب نوشت که جماعتی دست به
نافرمانی دولت گشاده‌اند . دور نیست که چون ایشان را به خود گذارم ،
فتنه برپا کنند و مرا آسیبی رسانند . چند نفری بفرست تا بتوانند تندرست
مرا به شیراز رسانند .

بعد از آنکه فرستاده نصیر الملک را معاودت داد ، در همان شب

آماده جنگ شده حکم نمود که بر سر زین العابدین خان شیخون آورند. اصحاب او فریاد کنان و صبحه زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز ریختند. علی عسکرخان، برادر بزرگ زین العابدین خان را با جماعتی از اعیان نیریز به قتل آوردند. زین العابدین خان در آن گیرودار فرار کرد و اموال علی عسکرخان و زین العابدین خان را به غارت بردند (۸۶) . مردم نیریز تمامی از وقوع آن سانحه دل به عقیدت و ارادت سیدیحیی نهادند. چون آن واقعه به عرض نصره الدوله فیروز میرزا که در آن وقت صاحب اختیار فارس بود رسید، لشکری با توپ و قورخانه روانه نیریز نمود. سیدیحیی، در کنار قلعه خود با اصحاب باتیغهای کشیده، آماده جنگ شده گفت: خاطر جمع باشید که از لشکر کاری ساخته نیست و دهان توپ و تفنگ به سوی ما گشاده نگردد، بلکه گلوله توپ و تفنگ به فرمان من باشد و به سر لشکر ایشان رود و تمامی را هلاک سازد. درین سخن بودند که از دور لشکر پدیدار شد. توپی به چادر سیدیحیی انداختند. چادر بر سر سید یحیی فرود آمد و از آن جا گذشته يك نفر را در کنار چادر هلاک ساخت. مکشوف افتاد که گلوله توپ به فرمان سید یحیی نیست. سیدیحیی چون توپ را به فرمان خود نیافت به میان قلعه شتافت و به محارست خود پرداخت. مصطفی قلی خان سرتیپ قراقرز لوخواست به رسل و رسائل این جنگ و جوش را بخواباند و کار به مصالحت انجامد مفید نیفتاد.

سید یحیی کلماتی چند بر کاغذ پاره ها نوشته، از گردن اصحاب خویش بیاویخت و گفت که با این ادعیه، شما را از بلاهای زمینی و

آسمانی آفتی نباشد (۸۷). آنگاه سیصد نفر از آن جماعت را از بهر-
 شبیخون آماده کرده صبحه زنان روی به لشکرگاه نهادند و از نیمه شب
 تا سپیده صبح جنگ کردند. لشکر مصطفی قلی خان حمله نمودند. يك-
 صد و پنجاه نفر از کسان سیدیحیی مقتول گشت. کشتگان خود را برداشته
 به قلعه خود رفتند. معلوم شد که آن کاغذ پاره‌ها فایده‌تی ندارد و سپر گلوله
 ز تفنگ نشود.

مردم چون کذب و حیلت سیدیحیی را معاینه دیدند يك يك و دو
 دو فرار کرده به خانه‌های خویش رفتند و چون سه روز از این واقعه گذشت
 يك بار دیگر اصحاب سیدیحیی از بهر شبیخون تا کنار لشکرگاه یورش
 بردند، لشکر با گلوله توپ و تفنگ آنها را از پیش راندند و پشت به جنگ
 و روی به قلعه نهادند.

ثانیاً، نصره الدوله، ولی خان سیلانخوری را با فوجی که تحت
 فرمان او بود به مدد لشکر نیریز فرستاد. قبل از رسیدن ولی خان، چون
 سید فتوری در عقاید اصحاب خود دیده بود و از این طرف هم مصطفی-
 قلی خان به جهت مصالحت، ثانیاً ابواب رسل و رسائل مفتوح نمود،
 سیدیحیی قبول این معنی را نمود (۸۸). معدودی از اصحاب خود-
 را که باقی مانده بودند متفرق ساخته، آسوده خاطر به منزل مصطفی-
 قلی خان رفت. مصطفی قلی خان از وی احترام نموده گفت بهتر آن-
 است که امشب به خانه‌ای که در شهر نیریز داری رفته، آسوده شوی تا
 مردم چون این بینند یکبارہ دست از جنگ و جوش بازدارند. سیدیحیی
 قبول کرده با يك نفر از کسان مصطفی قلی خان جانب خانه خود رفت.

در عرض راه پسرهای عسکر خان و جمعی دیگر که در قلعه سید یحیی
محبوس بودند و رها شده بودند بر سر اور ریخته او را پارچه پارچه کردند.
پس از قتل وی ، دو پسرش را با سی تن از اصحاب او دستگیر کرده مغلولاً
به شیراز فرستادند . نصره الدوله پسرهای او را به جهت سیاست عفو -
نمود . اصحاب وی را به معرض هلاکت در آورده جهان را از وجود
ایشان پاک ساخت (۸۹) .

ملاشیخ علی ترشیزی

او نیز یکی از خلفای باب بود که خود را حضرت عظیم لقب کرده بود . (۹۰) . از شاگردان خاص حاجی سید کاظم رشتی بود که قبل از قتل باب در دارالخلافت تهران در سال ۱۲۶۷ هجری خواست فتنه‌ای برپا کند ، او را میسر نشد در اول . و آن تفصیل این است که همین ملا- شیخ علی در سال ۱۲۶۸ در دارالخلافت طهران بنای فتنه را ساز کرد و پیروان خود را در خانه حاجی سلیمان خان (۹۱) پسر یحیی خان تبریزی که او نیز با ملا شیخ علی در این فتنه همداستان بود جای داد و حاجی سلیمان خان اسلحه و آلات خروج به جهت این طایفه ضالۀ آماره- کرد و جماعتی را مقرر داشتند که در زوایای خفایا اتفاق کرده ، در لباس رعیننی به بهانه اظهار تظلم و ابراز عرایض ، در معبر حضرت شاهنشاه عالم پناه در آمده خنجرهای بران و حر به‌های سوزان در زیر قباپنهان داشته به انتهاز فرصت بسر برند تا چون مجال یابند بر حضرت شاهنشاه خلد الله

بالجمله کافر فاجر گمراه که خود را خلیفه و نایب خدا می دانست به قانونی که تبدیل اسامی و تغییر القاب مذهب سخیفه معمول است که نام خدا و رسول و ائمه هدی را بر یکدیگر می نهند ، هر يك را نامی و لقبی نهاد و آنها را نوید حکومت بلاد و امصار داد و شبها در مجمعی خاص اجتماع کرده بانسوانی مخصوص به جماع می پرداختند و مدتی به جمع- آوری اسلحه جنگ مشغول بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه اسلام پناه خلد الله ملکه ، قصد علماء و اعظام و اعیان شهر نمایند و به- ملاحظه این که موکب همایون در نیاوران تشریف ملو کانه دارند و شهر خلوت است گفتند اول باید شهر را به تصرف در آورده و ارك را تصرف نمود . چون شهر و ارك و خزینه و توپخانه بدست آید کارها بر مراد شود . لهذا جماعتی در شهر متوقف گشته و گروهی به نیاوران شمیران که بیلاق حضرت و قصر سلطنت بود متفرق شدند و شب و روز در آن حوالی سیرهای متوالی داشتند . تا آنکه شنیدند که حضرت ظل الله را اراده شکار و سواری است و با خواص به طرف رودبار به شکار کبک تشریف- فرما خواهند شد . دو از ده نفر از آن طایفه بدسرشت ، اسلحه های سوزنده و برنده خود را در زیر لباس کهنه نهفته ، به حوالی قصر حضرت شاهنشاهی آمده و به طرف معبر متفرق شده و منتظر فرصت گشتند : تا دو ساعت از طلوع آفتاب روز يك شنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ هجری اعلی حضرت ظل الهی ، به عزم شکار و تفرج چون قرص خورشید ، بر خانه زین قرار گرفت .

ناگاه شش نفر از آن طاغیان مخلول نما که در کمین گاه نشسته بودند، فرصت غنیمت شمرده ، در لباس رعایا و مظلومین ، از هر طرف نزدیک آمده اظهار تظلم و داد خواهی نمودند .

شاهنشاه عدالت دستگاه عنان کشیدند که داد مظلوم و ملهوف دهند. ناگاه آن ظالمان مظلوم صورت و آدمیان شیطان سیرت گرد آمده، کاحاطة الدایرة بدورالمركز پیاده رخ به گرد سمند پیل پیکر پادشاهی آورده و اظهار ستم رسیدگی نمودند . یکی از آن بدبختان دیوسیرنان دست درجیب و گریبان برده ، به جای مکتوب و عریضه ، طپانچه آتش فشانی در آورده ، به جانب آن وجود مبارک انداخت . به فضل خدا و عون ائمه هدی ، از رسیدن اسب خاصه ، آن تیر خطا کرده ناپاکی دیگر از آن سوی از زیر عبا شمشیری کشیده پیش دویده حمله آورد . دیگران نیز طپانچه به جانب آن وجود مبارک رها کردند.

اعلیحضرت شاهنشاهی از کمال تغیر که در این کار حیران مانده بودند نخواستند که دست مبارک به خون آن ناپاکان بیالایند . جمعی از ملتزمین جلادت شعار در آن جسوران منهور در آویختند و خون آن خبیثان کافر را ریختند . مهدی نام که از ملازمان مستوفی الممالک وزیر مالیه بود ، در آن مهالک در آمده ، از قمة يك نفر از آن ملعونان سرش زخم کاری یافت. بناگاه جمعی از ملتزمین رکاب را خون جمیت در دل طبیعت به جوش آمده در اندک وقتی آن مخاذیل را اسیر و قلیل کردند. با وقوع این حادثه ، عزیمت موکب همایونی را از این شکر فسخ نمودند .

اعلیحضرت شاهنشاهی به عمارت خاصه نیاوران مراجعت کرده

و عامه ملازمان درگاه را به حضور مبارك احضار فرمودند . چاکران بارخدای بی مانند را به حفظ خداوند شکرها گفتند . بعد از آن به اخذ و قید این قوم پرمکر و کید اشارت رفت . عزیز خان سردار کل عساکر منصوره که در آن وقت آجودان باشی و حکمران دارالخلافه طهران بود بر حسب امر همایونی روی به شهر نهاده یکی از آنشش نفر را برد و واژه دولت شقه کرده در آویختند و بدین جهت اطمینان در خاطر عموم خلایق حاصل شد که بر وجود مبارك ضرر و آسیبی وارد نیامده .

دوروز بعد را، اعلیحضرت همایونی سلامی عام فرمودند و جمیع خواص درگاه بر سلامتی وجود مبارك که خاصه و اخص موجودات کاینات است تهنیتها گفتند و مبشر بشارت سلامتی ذات نجسته صفات مبارك به اطراف و اکناف عالم بریدهها فرستاده و مردهها بردند و مرزگانها گرفتند .

بعد از آن به مهربان درگاه اشارت رفت که باقی این مخاذیل را به تفحص به دست آورده از حقیقت این امر، استکشاف نمایند . یکی از آن شش نفر که گرفتار بود آنها را نشان داده معلوم شد که جماعتی از ایشان چنانچه ذکر شد در محله ای از محلات شهر دارالخلافه در خانه حاجی سلیمان خان مجتمع و متحد بودند و اسلحه و آلات حرب به جهت اهل شهر آماده کرده و ملازمان دیوانی به آن خانه ریختند و همه را گرفتند و گروهی را که در شمیرانات پراکنده بودند نیز بدست آوردند . آجودان باشی (۹۲) و محمودخان کلانتر (۹۳) و کدخدایان شهر و داروغه و نایبان به تجسس این طایفه پرداختند ، هر قدر که به دست آوردند ، به حضور

میرزا آقا خان صدراعظم بردند و تحقیقات مفصله از آنها شد.

حاجی علی خان اعتماد السلطنه که در آن وقت حاجب الدوله بود، ملا شیخ علی ترشیزی را که سابقاً ذکر کرده از او شد، در قریه اوین که از محال شمیرانات است، به دست آورد. سی و هشت تن از آنان گرفتار شدند و بر حسب امر اعلی و فتوای علمای اعلام کثر الله امثالهم حکم به قتل ملا شیخ علی و سایر متابعان از قرار تفصیل صادر گردید.

هرتنی را در شهر و خارج به امیری از امراء و طبقه‌ای از طبقات چاکران دربار دادند که بالاجماع همه را مقتول ساختند:

سید حسن خراسانی را که از امراء و متابعین آن مذهب بود، شاهزادگان به ضرب شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند.

ملازین العابدین یزدی را مستوفی الممالک در اول، محض تعصب دین و حمیت دولت، خود با طپانچه زد و بعد از آن مستوفیان و لشکر- نویسان کلهم با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریز ریز کردند.

ملاحسین خراسانی را نظام‌الملک (۹۴) و میرزا سعیدخان (۹۵)، اول نظام‌الملک خود با طپانچه زد و بعد طپانچه دیگر را میرزا سعیدخان زد و بعد از آن اتباع هر یک با سنگ و قمه و کارد و خنجر او را به-سزای خود رساندند.

میرزا عبدالوهاب شیرازی مشهور به کاظمینی که مدتی در کاظمین بود و به دعوی همین مذهب فتنه عظیمی برپا کرده بود، اتفاقاً در همان ساعت که او را آوردند یکی از علمای موثق معتمد در آنجا حاضر بود

و شهادت داد که در کاظمین شبها اورا دعوت کردم و نپذیرفته ، لاطائلها و نامربوطها گفت و از جمله دوازده نفر از اشخاصی بود که به نیاوران آمده مرتکب جسارت شدند (۹۶) . جعفر قلی خان برادر صدر اعظم و ذوالفقار خان و موسی خان و میرزا علی خان پسران صدر اعظم و سایر منسوبان و تفنگداران و غلامان آنها را به ضرب گلوله تفنگ و طپانچه و زخم قمه و شمشیر ریزه ریزه کرده به دارالبوار فرستادند .

ملافتح الله قمی (۹۷) و لد ملا علی صحاف که در روز اول چنددانه ساچمه طپانچه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود ، در اردوی همایون بدن اورا شمع زده روشن کردند. حاجب الدوله ، طپانچه ای با ساچمه ، به همان جا که او به سرکار اعلحضرت پادشاهی انداخته بود ، زد. فی الفور افتاد و سایر عملة فراش خانه بسا قمه پارچه پارچه و سنگ باران کردند .

شیخ عباس طهرانی را خوانین و امرای دربار همایون به ضرب طپانچه و شمشیر به درک فرستادند .

محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود اقرار و اذعان داشت که در جمیع محاربات ضایفه بابیه بوده است ، پیشخدمتان حضرت همایونی و جمیع عملة خلوت بسا قمه و کارد و خنجر مقتولش ساختند .

محمد تقی شیرازی را ، اسدالله خان میر آخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات اصطلب پادشاهی ، اول نعل نموده بعد با تخماق و میخ

محمد نجف آبادی را اینشیک آقاسی باشی و جارچی باشی و نسقچی باشی و نایبان و سایر عملہ حضور در نیاوران به ضرب تبرزین و شش پر و غیرہ به اسفل السافلین فرستادند .

میرزا محمد نیریزی را کہ در جمیع محاربات بایہ در نیریز و زنجان و مازندران در ہر جا ہودہ است و اثر زخم محاربات سابقہ در بدن او ظاہر بود ، سر کشیکچی باشی و بوزباشیان و غلام پیشخدمتان و غلامان سرکاری ہدف گلولہ تفنگ ساخته و تیر باران کردہ بعد از آن با سنک و چوب باخاک یکسان کردند .

محمد علی نجف آبادی را ، اول خمپارہ چیان یک چشم او را کتدہ ، بعد بہرہاں خمپارہ گذاشتہ و آتش دادند .

حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی را کہ تفصیل او ترقیم یافت ، با حاجی قاسم نیریزی کہ وصی سید یحیی بود ، آقا حسن نائب فراش خانہ . بہ شہر بردہ بدن او را شمع زدہ فروختہ و بانقارہ و اہل طرب و ازدحام خلق در کوچہ و بازار ہا گرداندند و مانع از سنگباران مردم در شہر شدہ تا بیرون دروازہ شاہ عبدالعظیم ، فراشان غضب نعلش آنہا را چہار پارہ کردہ و بہ چہار دروازہ آویختند (۹۸)

وقتی کہ حاج میرزا سلیمان خان را شمع آجین کردہ می بردند ، بہ طور رقص متصل این شعر را می خواند:
کاشکی پردہ بر اقتادی از آن منظر حسن

تا ہمہ خلق ببینند نگارستان را (۹۹)

وقتی می خواستند او را به قتل بیاورند ، گفت که حاجی قاسم نیریزی را اول به این فیض رسانید . برای اینکه او از من پیش-قدم تر است .
www.babieh.com

سید حسین بزدی را آجودان باشی و میر پنجان و سرتیپان به شمشیر گذرانیدند . (۱۰۰)

صادق زنجانی نو کر ملا شیخ علی که در روز اول به دست ملتزمین رکاب کشته شد ، نعش او را دو پارچه کرده به دروازه آویختند .

میرزا نبی دماوندی ساکن طهران را ، اهالی مدرسه دارالفنون به شمشیر و سرنیزه کارش را ساختند .

میرزا رفیع نوری را ، سوار نظام با طپانچه و قداره به درك واصل نمودند .

میرزا محمود قزوینی را ، بعد از آنکه زنبور کچیان هدف گلوله زنبورك نمودند ، با قداره پاره پاره نمودند .

حسین میلانی را که از توابع اسکوست و آن ملاحده او را به لقب امام همام ایی عبدالله الحسین ملقب کرده بودند ، سربازان افواج نیزه-پیش کرده جسد خبیث او را پنجره و ارمشك و به درك فرستادند .

ملا عبدالکریم قزوینی را توپچیان حاضر به ضرب قداره دمار از روزگارش بر آوردند .

لطفعلی شیرازی را شاطر باشی و شاطران سرکاری باخنجر و کارد و چوب و سنك به نزد معاهدین خود فرستادند .

نجف خمسه ای را اهالی شهر عموماً اجماع کرده با سنك و چوب

و کارد و ختجر و قمه و مشت معدوم الاثر کردند .

حاجی میرزا جانی تاجر کاشانی را که به کرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و باز رهائی یافته و به اغوای عوام مبادرت نموده بود ، آقا- مهدی ملک التجار و تجار و کسبه بالاجماع با هرگونه اسباب حرب به- جهنم فرستادند .

حسن خمسه‌ای را نصرالله خان و سایر عملة کارخانه مبارکه به- قتل رساندند . (۱۰۱)

محمد باقر قهپایه‌ای را ، آقایان قاجار طعمه شمشیر آبدار نموده به درك فرستادند .

بالجمله روز بیست و هشتم شوال که سلامی عام شد ، به تهنیت و شکرانه این قضیه هائله ، شعرا قصیده‌ها سروده و در پیشگاه حضور معدلت ظهور خسروانی انشاء داشتند . قصاید از این قرار است :

من حکیم قانی

من از این پس می خورم ، گر می حلال است از حرام

نه ز تیغ مفتیان ترسم نه از غوغای عام

هی مزم از نقل خوبان تا همی خواهی شکر

هی خورم از چشم ترکان تا همی بینی مدام

گه نمایم رویشان را تا که گردد شام صبح

گه گشایم مویشان را تا که گردد صبح شام

پیش از این گریه می خوردم نهان در زیر سقف

بعد از این مردانه نوشم جام ، بر بالای بام

زانکه در این آخر شوال ، لطف ایزدی

کرد عیدی فاش صدمه خوشتر از عید صیام

داشت ایمن پادشه را از قرانی بس عظیم

کز نهب آن قران نالید شبر اندر کنام

شه سلام عام کرد آن لحظه کابراهیم وار

آتش نمرودیان شد بر تنش برد و سلام

چون ملك را بر سلامت آن سلام آمد دلیل

آسمان از خوشدلی ، عبدالسلامش کرد نام

لاجرم این ماه را آغاز و انجام است عید

اولش عیدالصیام است ، آخرش عیدالسلام

اول این ماه عیدی بود ، عیش منقطع

آخر این ماه عیدی هست ، عیش مستدام

شد به خلق آن عید ثابت از ظهور ماه نو

شد به خلق این عید فاش از دیدن ماه تمام

فطره آن يك ، حبوب و فطره این يك ، قلوب

عشرت آن تا به شام و عشرت این تا قیام

زاهد از آن عید غمگین ، شاهد از این عید شاد

باده در این يك حلال و روزه در آن يك حرام

شیخ شهر آن روز شد بر منبر چوبین مقیم
شاه دهر این عید گشش کرسی زرین مقام
ناصرالدین شاه غازی کز بداندیشان ، نیک
خنجر خونریز او پیوسته گیرد انتقام
صبح با خورشید اگر یکبارہ بنماید ظنوع
بس که روشن ، کس نداند این کدام است آن کدام
بخت او هست از پس یزدان قدیری لم یزل
عزم او هست از پس ایسزد ، علیمی لاینام
همچو طفلی کوبه مه داند نخسبد بهر شیر
خنجرش از شوق خونریزی نخسبد در نیام
خسروا دی کین جسارت رفت از گردون پسر
خشمگین گفتم تفوهر گوهرت ای کج خرام
تونه‌ای آن بنده کاندر خدمت شاه جوان
پیر گشتی وز شهنشہ یافتی این احتشام؟!
لرز لرزان گفت بالله این خطا از من نبود
خود تو می‌دانی که من شه را به جانستم غلام
بنده صادق خیانت کی کند با پادشہ
شیعہ خالص ، جسارت کی نماید با امام
من همان ساعت که با شه این جسارت کرد خصم
جزو جزوم خواست از هستی پذیرد انهدام

بس که خورشیدم ضعیف و زرد شد از پا فتاد
و آخر از خط شعاعی با عصا برداشت گام
روی کیوانم سیه شد ، عقد پروینم گسیخت
رفت ماهم در محاق و زهره‌ام بشکست جام
چشم مریخم ز بس بارید خون ، شد لاله رنگ
روی برجیسم ز بس نالید ، شد بیجاده فسام
دود آه من بد ، آن ابری که خود دیدی به چشم
يك شب و يك روز گیتی را سیه کرد از ظلام
راست پرسی این قضای ایزدی کز شه گذشت
زان دو حکمت آشکارا کسرد ، خلاق انام
هم مجسم کرد فضل خسویش را بر پادشه
هم مصور ساخت قدرشاه را بر خاص و عام
خواست شه بیند به چشم خود که یزدان است و بس
آنکه دارد پاس او ، نه لشکر و گنج و نظام
اوست قادر اوست قاهر اوست غالب اوست حق
انه من يدفع البلوی و من یحیی العظام
قدرت حق خواست در جیشی فزون از انس و جن
باد سردیوی کند خنک سلیمان را لجام
ورنه گر گوی زمین سر تا قدم آتش شدی
کی توانستی کشیدن شعله در آن ازدحام
خسروا اکنون که دیدی این عنایت از خدای
در همه حالت به هرکاری بدو کن اعتصام

خامها را گر نسازد پخته، فر ایزدی
نه ز زر پخته کار آید و نه از سیم خام
تا بود چرخ فلک گردان، فلک بادت مطیع
تا بود ملک جهان باقی، جهان بادت بکام

قصیده شمس الشعراء سرودش

جشنی بود عجم را، اکنون بزرگوار
با یاد تندرستی سلطان کامکار
هر خانه پر ترانه و هر کوی پر سرود
جشنی چنین بدیده، ندیده است روزگار
عید جهانیان خوان، امروز را به نام
زیرا که يك جهانند امروز شاد خوار
ما را بقای شاه بود نعمتی بزرگ
این نعمت بزرگ بمآناد پایدار
گر بر شمار قطره باران کنند خلق
شکر بقای شاه، یکی باشد از هزار
شه سایه خدای بود، خلق را به سر
باشد خدای، سایه خود را نگاهدار
نمرود از سفاهت قصد خدای کرد
تو قصد سایه اش ز سفیهان عجب مدار